

مبارزه بر سر دست‌مزد و مسئله‌ی تورم

گفت‌وگو در مورد پایین بودن نرخ افزایش دست‌مزد کارگران به یکی از مباحث اصلی این روزها در محیط کار تبدیل شده است. مقایسه‌ی نرخ تورم با میزان اعلامی از سوی وزارت کار، سنجش تفاوت حداقل دست‌مزد در سایر کشورها با ایران، تبدیل شدن خرید خانه یا ماشین به رویایی دست‌نیافتنی برای مزدبگیران، عدم کفایت دست‌مزد برای مخارج یک ماهه‌ی خانواده، همیشه بدهکار بودن و با استرس دست در جیب کردن برای بدبخت‌ترین نیازهای روزمره در بقالی و میوه‌فروشی و ... آن موضوع‌هایی است که تقریباً تمام ذهن و روان کارگران را به خود اختصاص داده است.

اما واقعاً مشکل از کجاست؟ چرا بر سر افزایش دست‌مزد این مقدار اختلاف نظر وجود دارد؟ از دست ما کارگران چه کاری برمی‌آید؟ و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها دست‌مزد واقعاً چیست و چه نقشی در اقتصاد دارد؟ بدون پاسخ دادن به این سؤال‌ها، بدون یافتن ریشه‌های این دعوا، غرغر کردن هر روز ما با همکاران مان و عصبانیت‌های گاه و بیگاه یکی دو نفر از ما در نهایت جز ناامیدی و شرمساری، که واقعاً لایق ما نیست، چیزی عایدمان نمی‌کند.

* * *

جامعه نیاز به تولید کالاها^۱ دارد. به همین دلیل بنگاه‌های اقتصادی به وسیله‌ی سرمایه‌ای که در اختیار دارند اقدام به سرمایه‌گذاری از طریق خرید ابزار تولید و مواد اولیه می‌کنند. اما بدون کار هیچ کالا و خدماتی تولید نمی‌شود و در نتیجه تمام جامعه وابسته به کار است. بدین‌صورت سرمایه‌داران نیروی کار کارگران را با پرداخت دست‌مزد خریداری کرده و آن را به مصرف می‌رسانند. سرمایه‌داران برای دست‌یافتن به سود نیازمند به کارگیری کارگران هستند. آن چه اتفاق می‌افتد مصرف کار کارگران برای تولید محصولاتی است که با نیروی کارگران در زمان معینی تولید شده است. به اصطلاح زمان-کار صرف تولید کالاها می‌شود. اما دو نگاه به این فرآیند وجود دارد که سعی می‌شود با ساده‌سازی در قالب یک مثال به منظور مورد نظر نزدیک شویم.

برای مثال، یک بافنده‌ی فرش برای تولید یک فرش صد ساعت زمان صرف می‌کند. اگر این فرش بیست میلیون تومان معامله شود و صاحب کارگاه فرش بافی پنج میلیون تومان هزینه ثابت (مواد اولیه و سایر هزینه‌ها) و پنج میلیون تومان دست‌مزد به فرش‌باف‌های ما داده باشد، توانسته است ده میلیون تومان به جیب بزند.

البته سرمایه‌دار دست‌مزد کارگر را نه از پولی که از فروش فرش به دست می‌آورد، بلکه از پولی که از قبل داشته است می‌پردازد. بنابراین دست‌مزد، سهم کارگر از کالای تولید شده به وسیله‌ی او نیست؛ بلکه آن قسمت از کالایی است که قبلاً موجود بوده و سرمایه‌دار با آن، مقدار معینی از نیروی کار را خریده است. در این‌جا سرمایه‌دار به صرف مالکیت ابزار تولید و خرید نیروی کار بدون بستن حتی یک گره از فرش، ده میلیون از کار کارگر نصیب می‌شود. کارگر کار می‌کند و سرمایه‌دار سودش را می‌برد.

دو نگاه به دست‌مزد وجود دارد: از نگاه سرمایه‌دار دست‌مزد یکی از هزینه‌های تولید کالا است، ولی از نگاه طبقه‌ی کارگر دست‌مزد بخشی از ارزش آفریده‌ی اوست که به وی پرداخت شده است. به این نکته باید بسیار دقت کرد. برای سرمایه‌دار، دست‌مزد کارگر فرش‌باف نصف هزینه‌های تولید را شامل می‌شود: پنج میلیون تومان

^۱ ذکر این نکته به‌جاست که این در جامعه‌ی سرمایه‌داری است که محصولات تبدیل به کالا می‌شوند.

هزینه‌ی ثابت (مواد اولیه و سایر هزینه‌ها) و پنج میلیون تومان دست‌مزد؛ ولی برای کارگر موضوع به شکل وارونه برقرار است. در واقع سرمایه‌دار یک سوم ارزش‌افزایی کار کارگر را به وی پرداخت کرده است. بدین صورت که پنج میلیون مواد اولیه با کار کارگر بیست میلیون تومان شده است. از پانزده میلیون ارزش‌افزایی تنها پنج میلیون تومان به کارگر پرداخت شده است. اینجا نقطه‌صفر اختلاف نگاه طبقاتی به سازوکار اقتصادی است.

فرض کنید یک سال گذشت و دست‌مزد کارگر ما پنجاه درصد افزایش یافت و هفت میلیون و پانصد هزار تومان شد. باز هم فرض کنیم هزینه‌های ثابت به میزان پنج میلیون تومان و قیمت فروش به میزان بیست میلیون تومان ثابت مانده است؛ دوازده میلیون و پانصد هزار تومان هزینه و هفت میلیون و پانصد هزار تومان سود. از دید سرمایه‌دار، سود او از ده میلیون تومان (صد درصد سود) به هفت و نیم میلیون تومان (شصت درصد سود) کاهش یافته است. از دید کارگر سهمی که از ارزش‌آفرینی نصیبش شده از یک سوم به پنجاه درصد افزایش یافته است.

حالا فرض کنید تورم برای کمک به سرمایه‌دار وارد داستان شود و همه چیز دو برابر شود، به جز دست‌مزدهایی که پنجاه درصد افزایش یافته بود. یعنی هزینه‌های ثابت (مواد اولیه و سایر هزینه‌ها) ده میلیون تومان و قیمت فروش چهل میلیون تومان شود. سرمایه‌دار هفده میلیون و پانصد هزار تومان هزینه کرده است و بیست و دو میلیون پانصد هزار تومان (صد و بیست و هشت درصد) سود کرده است. از سوی دیگر در این حالت کارگر تنها هفت میلیون و پانصد هزار تومان از سی میلیون تومان ارزش‌افزایی را دریافت کرده است؛ یعنی تنها بیست و پنج درصد. برای ساده شدن حالت‌های مختلف مثال ما، دو جدول زیر را مشاهده فرمایید.

جدول (۱) از دیدگاه سرمایه‌دار است که بر اساس درصد سود دریافتی در حالت‌های مختلف محاسبه می‌شود:

هزینه ثابت	هزینه دست‌مزد	قیمت فروش	سود سرمایه‌دار	درصد سود سرمایه‌دار
۵	۵	۲۰	۱۰	۱۰۰
۵	۷.۵	۲۰	۷.۵	۶۰
۱۰	۷.۵	۴۰	۲۲.۵	۱۲۸

(مبالغ بر اساس میلیون تومان)

جدول (۲) نیز از دیدگاه کارگر است که بر اساس سهم کارگر از ارزش‌افزایی در فرایند کار در حالت‌های مختلف محاسبه می‌شود:

هزینه ثابت	ارزش‌افزایی	قیمت فروش	سهم کارگر	درصد سهم کارگر
۵	۱۵	۲۰	۵	۳۳
۵	۱۵	۲۰	۷.۵	۵۰
۱۰	۳۰	۴۰	۷.۵	۲۵

(مبالغ بر اساس میلیون تومان)

دو منظر به یک واقعیت وجود دارد، ولی سرمایه‌دار صاحب چیزی فراتر از تصاحب ابزار تولید است که می‌تواند کل جامعه را قانع کند. سرمایه‌دار چیزی به نام سیاست دارد. سرمایه‌دار با جیش سیاست نمی‌کند، بلکه هزار پیچ و خم در پیش بردن اهدافش دارد. به طوری که اکثریت کارگران را در بیش‌تر مواقع نیز قانع به پذیرش دیدگاه خودش می‌کند. یک دم و دستگاه پیچیده تحت عنوان دولت هم وجود دارد که قرار است در این میان کارگزار سرمایه‌دار باشد. مثال ما ساده‌سازی شده‌ی روابط پیچیده‌تری است.

بیاید کل جامعه را در نظر بگیریم: قدرت خرید کمتر برای مزدبگیران و سود سرشارتر برای صاحبان ثروت و سرمایه، چیزی که هر سال همگی مان به چشم می بینیم؛ همه چیز چند برابر می شود به جز دستمزد. وقتی میزان افزایش دستمزد کمتر از تورم است، در حقیقت کارگر سهم کمتری از ارزشی که آفریده است به دست می آورد.

در واقع تورم باعث می شود تا سطح واقعی دستمزدهای طبقه‌ی کارگر به شدت پایین بیاید و ارزش اضافی بیشتری به سرمایه‌دار تعلق گیرد. تورم بخشی از آن چیزی را که پیش‌تر به طبقه‌ی کارگر تعلق داشته است از او می گیرد و به طبقه‌ی سرمایه‌دار منتقل می کند. در حالی که رسانه‌های طرفدار سرمایه تبلیغ می کنند «افزایش بیشتر دستمزها باعث به وجود آمدن افزایش قیمت‌ها (تورم) می شود»، ولی حقیقت امر این است که افزایش دستمزدها همیشه از پس افزایش قیمت‌ها اتفاق می افتد و بازنده‌ی افزایش قیمت‌ها طبقه‌ی کارگر است و برنده سرمایه‌دار. مبارزه برای افزایش دستمزد باعث افزایش قیمت‌ها نیست، بلکه باعث کم شدن سود سرمایه‌دار است.

بگذارید کمی بیشتر تأمل کنیم. در نظام سرمایه‌داری همه چیز به شکلی وارونه، یعنی درست عکس آن چه واقعاً هست ظاهر می شود یا تجلی می کند. به عنوان مثال، که در بالا هم به آن اشاره کردیم، به نظر می رسد که دستمزد پولی است که کارگر بابت تمام کار خود دریافت می کند؛ و یا دقت کنید به این وهم و دروغ «پول، پول می آورد» که مدعی این است که سرمایه‌دارها با پول‌شان کار می کنند و پول آن‌هاست که همه چیز را به جلو می راند و اصلاً کارگرها باید مدیون سرمایه‌دارها باشند؛ چون آن‌ها می توانستند با پول‌شان زندگی راحتی فراهم کنند، اما از آن جا که خیرخواه هستند دارند برای کارگرها کار ایجاد می کنند. پس اگر این طور است چرا باید برای اندکی افزایش دستمزد کارگران آن قدر مقاومت کنند؟

در حقیقت، با فهم ساز و کار نظام سرمایه‌داری می توانیم از این فریب‌ها پرده برداریم. مثلاً این که افزایش دستمزد افزایش قیمت‌ها را به دنبال دارد، به نظر منطقی جلوه می کند. این گزاره را سرمایه‌دارها به کار می گیرند تا اصل قضیه را پنهان کنند. در واقع به صورتی آن را توجیه می کنند که بر اساس این قانون با افزایش دستمزدها تقاضا بالا رفته و با بالا رفتن تقاضا قیمت اقلام مصرفی بالا می رود. در واقع قیمت نهایی کالا عبارت است از حاصل جمع هزینه‌های مختلف، به این صورت: هزینه‌ی خرید ماشین‌آلات، به علاوه‌ی هزینه خرید مواد اولیه، به علاوه‌ی هزینه‌ی مزد، و بالاخره به علاوه‌ی هزینه‌ای که غالباً هزینه‌ای مانند سایر هزینه‌ها است و آن هزینه‌ی سود است. این هزینه‌ی آخر سهمی است که باید به سرمایه‌دار، در مقابل به خطر افکندن سرمایه‌اش یا سرپرستی تولید یا امثال این‌ها، پرداخت گردد. سرمایه‌دار مسئله را این گونه می فهمد و تلاش دارد همین را هم انتقال دهد. برای همین است که معتقد است با افزایش دستمزدها قیمت کالاها بالا می رود. در این جا تورم با افزایش قیمت‌ها توضیح داده می شود. مسئله این است که کارگرها باعث افزایش قیمت‌ها نیستند، حتی اگر دستمزها منجمد گردند، باز هم قیمت‌ها بالا می رود.

کار کارگران تنها چیزی است که حیات تولید را به جریان می اندازد. جدال بر سر افزایش دستمزد از عرصه‌های سنتی مبارزه‌ی کارگران با کارفرمایان بوده است و در این جدال گاهی نیز کارگران موفق شده‌اند. اگر چه کشمکش میان کارگران واحدهای تولیدی با کارفرما بر سر مسائل متعددی است ولی در طول تاریخ، مبارزه بر سر دستمزد کلیدی‌ترین و برجسته‌ترین جدال بوده است. تمام تلاش سرمایه‌داران در این است که بگویند حق کارگر از مزدی که دریافت می کند، به اندازه‌ی کاری است که او انجام داده و حقش را تمام و کمال دریافت کرده است. اما چه چیزی این را تعیین می کند؟ تصور می شود که سرمایه‌دار کار کارگران را با پول می خرد و آنان در ازای پول، کارشان را به او می فروشند؛ ولی در واقع چیزی که کارگران در ازای پول به سرمایه‌دار می فروشند، نیروی کارشان است. نیروی کار همان قدر کالا است که دستگاه بافندگی و ماشین‌آلات موجود در کارگاه. البته نیروی کار در همه‌ی ادوار کالا نبوده است. برای مثال، برده نیروی کار خود را به برده‌دار نمی فروشد، بلکه برده یک بار برای همیشه فروخته

می‌شود؛ برده‌دار مالک برده شده و در عوض برای او غذا، آب و سرپناه فراهم می‌کند. هم‌چنین رعیت نیروی کارش را به مالک زمین نمی‌فروشد، بلکه بیش‌تر مالک زمین است که از او باجی به دست می‌آورد و رعیت بخشی از محصولش را به مالک زمین می‌دهد و بقیه را برای خود نگاه می‌دارد. اما در سرمایه‌داری ظاهراً کارگر آزاد است که نیروی کار خود را به چه کسی بفروشد و یا اصلاً اگر خودش بخواهد می‌تواند هیچ کاری نکند.

بنابراین کار در جامعه‌ی سرمایه‌داری تبدیل به کالا می‌شود و «دست‌مزد قیمت کالای معینی به نام نیروی کار است. بنابراین دست‌مزد، به وسیله‌ی همان قوانینی تعیین می‌شود که قیمت هر کالای دیگر را تعیین می‌کنند.»^۲

عوامل متعددی بر روی قیمت کالاها تأثیر می‌گذارند. اما در واقع ارزش کالا به وسیله‌ی زمان کار به لحاظ اجتماعی لازم برای تولید آن کالا تعیین می‌گردد. مقدار کاری که به طور میانگین لازم است تا یک کالا تولید شود ارزش آن کالا را تعیین می‌کند. واحد اندازه‌گیری ارزش کالا، ساعت-کار لازم برای تولید آن است و این‌گونه است که ارزش کالاها مشخص می‌شود و ارزش کالایی مثل قالی با ارزش پارچه متفاوت می‌شود. تولیدکننده در هر مرحله‌ی تولید با دراختیار گرفتن ابزار و ماشین‌آلات مواد اولیه را تبدیل به کالای مورد نظر می‌کند. سرمایه‌دار برای در اختیار گرفتن ابزار تولید و مواد اولیه هزینه می‌کند. مواد اولیه و ماشین‌آلات هم واجد ارزشی هستند که از پیش توسط طبقه کارگر، در مرحله قبل زنجیره‌ی تولید، آفریده شده است.

سرمایه‌دار بهای نیروی کار را بر اساس ارزش آن یعنی کار به لحاظ اجتماعی لازم برای تولید آن کالا می‌پردازد. در این جا تولید نیروی کار یعنی هزینه‌های ضروری برای نگه‌داری و آموزش کارگر به عنوان کارگر است. برای همین هرچه زمان مورد نیاز برای آموزش یک نوع کار خاص کوتاه‌تر باشد، هزینه‌ی تولید کارگر هم کم‌تر می‌شود و در نتیجه قیمت نیروی کار یعنی دست‌مزد نیز کمتر می‌گردد. هم‌چنین دست‌مزد باید آن قدر باشد که سلامت جسم و روان کارگر را تضمین و نیازهای اولیه از جمله خوراک و پوشاک و نوشاک و سرپناه را تأمین کند. بنابراین قیمت نیروی کار کارگر می‌تواند با محاسبه‌ی هزینه‌ی وسایل ضروری امرار معاشش تعیین شود.

مسئله‌ی دیگر این است که در قیمت کالا هزینه‌ی استهلاک ابزار تولید نیز در نظر گرفته می‌شود و به قیمت کالا افزوده می‌شود. برای نیروی کار نیز باید هزینه‌ی تکثیر نسل در نظر گرفته شود. بنابراین هزینه‌ی بازتولید نیروی کار ساده، هزینه‌ی ادامه حیات و تکثیر نسل کارگر است؛ به این دست‌مزد تعیین شده، حداقل دست‌مزد گفته می‌شود. البته دست‌مزدها تحت تأثیر مبارزات کارگران با سرمایه‌داران بر سر دست‌مزد و فشارهای وارده از سوی کارگران نیز قرار دارد. هم‌چنین عواملی هم چون هزینه‌های در حال تغییر تولید و آموزش برای اقسام کار مورد نیاز سرمایه‌داری نیز در میزان دست‌مزد تأثیرگذارند.

همان‌طور که اشاره شد، نظام سرمایه‌داری بر پایه‌ی استخراج ارزش اضافی از کارگران بنا شده است. در نظام سرمایه‌داری یکی از بروزهای بیرونی منطق سود، میل سرمایه‌دارها به سرمایه‌گذاری فزاینده‌تر برای کسب سود بیشتر و استمرار آن است. همه‌ی این‌ها زمانی می‌تواند افزایش پیدا کند که ارزش اضافی بیش‌تری از طبقه‌ی کارگر استخراج شود. احتمالاً با این مسئله روبه‌رو شده‌اید که در کارخانه یا محیط کار، گاهی احساس می‌کنید که شدت کار از روزهای پیش بیش‌تر است. سرمایه‌دار با بالا بردن راندمان کاری در همان روز-کار و همان هشت ساعت کار، که تحت عنوان دست‌مزد همان یک روز بهایش پرداخت می‌شود، بیش‌تر ارزش اضافی استخراج می‌کند؛ ولی به نظر می‌رسد که کارگران همان کار همیشه را انجام داده‌اند و همان دست‌مزد را نیز دریافت می‌کنند. پس مسئله‌ی اصلی در سرمایه‌داری این است که چگونه می‌توان ارزش اضافی هرچه بیش‌تری از طبقه‌ی کارگر استخراج کرد و سرمایه‌دار باید به این فکر باشد که میزان کار پرداخت نشده را به روش‌های مختلفی افزایش داده و بخش بزرگ‌تری از ارزش اضافی را که توسط کارگر تولید شده است، به او پرداخت نکند.

^۲ کار مزدی و سرمایه، کارل مارکس